



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه و طرح مسئله

از جمله مسائل مهم در مجموعه معارف اسلامی، بحث عصمت انبیاء (علیهم السلام) است. در میان فرقه‌های مختلف اسلامی، شیعیان به عصمت انبیاء الهی قائل بوده و این عصمت را محدود به مسائل عبادی و دینی نمی‌دانند. از منظر تشیع، عصمت امری است که در همه امور زندگی و حتی کارهای عادی و روزانه جاری است. بر این اساس و از این دیدگاه برخی رفتارهای یاد شده از انبیاء در قرآن که در ظاهر با عصمت آنها سازگاری ندارد - یعنی متشابهات سیره انبیاء - و از دیرباز محل تضارب آرا و مناقشه بوده، امری است که در هر صورت با لغزش پیامبران و ارتکاب گناه ایشان تحلیل نمی‌گردد.

یکی از انبیای اولوالعزم که در قرآن کریم از ایشان بسیار با عظمت یاد شده، حضرت موسی بن عمران (علیه السلام) است که سیره ایشان در قرآن کریم در برخی موارد از جمله ضرب قبطی و کشته شدن وی در پی آن ضربه، ضرب حضرت هارون (علیه السلام) و رفتار خشن با ایشان و... دچار متشابهاتی است که باعث شده شخصیت و ساحت مقدس ایشان در برخی موارد با ارائه تحلیل‌های نامناسب مورد اهانت قرار گیرد و شخصیت رفتاری ایشان در قالب چهره‌ای پرخاشگر و تندخو (العیاذ بالله) ترسیم و ارائه گردد. مطالعه حاضر در صدد است تا با بررسی ماجرای ضرب حضرت هارون توسط حضرت موسی (علیهما السلام) و جایگاه آن در چارچوب عصمت ایشان به حل این معضل پردازد. پیشینه مبحث مورد نظر و موارد مرتبط با آن عبارت است از:

۱. مقاله‌ای تحت عنوان «راهبردهای مقابله با مسائل فرهنگی و اجتماعی در سیره مدیریتی حضرت موسی (علیه السلام) از منظر قرآن کریم» نوشته ظاهر اکبری و ولی‌الله نقی پورفر که در نشریه اسلام و پژوهش‌های مدیریتی چاپ شده است. در این مقاله به

بحث گوساله‌پرستی که یکی از انحرافات اجتماعی و فرهنگی در مسیر رسالت حضرت موسی (علیه‌السلام) بود، پرداخته شده است. این انحراف با رفتن آن حضرت به میقات، عدم اطاعت مردم از هارون و ساخت گوساله به بحران تبدیل شد. مسئله اساسی این است که حضرت موسی (ع) چگونه بحران گوساله‌پرستی را مدیریت کرد؟ برای پاسخ به این مسئله، نویسنده مقاله مذکور به استخراج مؤلفه‌های مدیریت بحران در سیره حضرت موسی از منظر قرآن کریم پرداخته است.

۲. مقاله «تحلیل و نقد دیدگاه آیت‌الله سبحانی از فعل حضرت موسی (علیه‌السلام) در داستان قتل قبطی» از علی فقیه، علی اکبر بابایی و عبدالرسول حسینی‌زاده به دیدگاه‌ها و روش آیت‌الله سبحانی (حفظه الله تعالی) در رفع تعارضات ظاهری تعبیر آیات مذکور با عصمت انبیاء پرداخته و سپس این دیدگاه‌ها را مورد نقد و بررسی قرار داده و در عین تمجید از نقاط قوت، نقاط ضعف آن را نیز برطرف کرده است.

۳. مقاله «بررسی آیات موهم ارتکاب گناه یا ترک اولی از سوی حضرت موسی (علیه‌السلام) در قتل قبطی» نوشته علی فقیه و اسماعیل سلطانی بیرامی به بررسی تعبیر قرآنی «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»، «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ» و «قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ» پرداخته و برخلاف باور عموم مفسران شیعه و اهل سنت، این گفتار را نه از باب گناه و نه از باب ترک اولی دانسته و بلکه معانی را به گونه‌ای تشریح می‌کند که با عصمت حضرت موسی (علیه‌السلام) منافاتی نداشته و قابل جمع است.

دو مقاله اخیر موضوعاً ارتباطی با پژوهش حاضر ندارد، اما وجه نوآوری این مقاله نسبت به اثر اول آن است که نویسندگان کوشیده‌اند تا در این موضوع با رویکردی کاملاً قرآنی و با دسته‌بندی آیات محکم موضوع مد نظر و ارجاع متشابهات به آن، به تبیین آیات متشابه سیره موسی (علیه‌السلام) در داستان ضرب هارون (علیه‌السلام)

پرداخته، نظرات تفسیری منافی عصمت انبیاء (علیهم السلام) را نقد کرده و وجه صحیح تر را که منطبق بر عصمت و اخلاق انبیاست، ترسیم نمایند.

نگارندگان این نوشتار با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و با روش تحلیل محتوا، به بررسی مفاد موجود در خصوص این مسئله در حیطه‌هایی نظیر محکمت عامه، محکمت خاص و سیاق آیات مورد بحث پرداخته و علت، حکمت و نتایج موضوع را مورد بازخوانی قرار داده‌اند.

۱. محکمت و انواع آن

راهبرد سرنوشت‌ساز ارجاع متشابهات به محکمت در قرآن، در تفسیر متشابهات سیره انبیاء (علیهم السلام) نیز کاربردی ثمربخش و معقول دارد. برای بررسی متشابهات در سیره انبیاء و معصومین (علیهم السلام) لازم است ابتدا خود محکم و متشابه و اثر آن در تفسیر قرآن کریم مورد توجه قرار گیرد. خداوند در آیه ۷ سوره مبارکه آل عمران می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ».

محکم - در مقابل متشابه - به معنای استوار و خلل‌ناپذیر، از ریشه «حکم، يحكمُ حکما» به معنای منع و بازداشتن است (راغب‌اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۲۴۸) و مفهوم ممانعت و جلوگیری از هرگونه اخلال‌گری و تباهی را می‌رساند (معرفت، ۱۳۸۱: ۲۷۱). بدین جهت دهانه اسب (لگام یا لجام) را در لغت عرب «حکمة الدابة» و «حکمة الفرس» گویند، زیرا لجام، او را از سرکشی و ناهمواری در حرکت باز می‌دارد (ازهری، ۱۴۲۱ق، ج ۴: ۶۹؛ زمخشری، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۲۶۴).

با اینکه آراء در خصوص محکم و متشابه متعدد است، اما همگی در نهایت به این معنای فراگیر برمی گردند که «محکم» آیه‌ای است که بر معنای خود به طور واضح و بدون خفاء دلالت کرده و «متشابه» آن است که خالی از دلالت راجح بر معنای خود است (صبحی صالح، ۱۳۷۰: ۲۸۲). نیز گفته شده «متشابه» لفظی است که وجوه معنایی متعددی را محتمل است؛ محل شک و شبهه بوده و همان‌گونه که امکان دارد بر وجه صحیح حمل گردد، ممکن است بر وجه فاسد نیز حمل شود و به جهت همین احتمال، مطمع منحرفان و اهل فساد واقع شده است (معرفت، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۶).

اساس قرآن و مصدر حقایق کتاب محکمت‌اند و متشابهات به میزانی که به محکمت ارجاع داده شوند، متعلق تفسیری پژوهشگر قرار گرفته و از اعتبار تفسیری برخوردار هستند. به همین دلیل سیاست تفسیری و اتکاء مفسر از حیث عمل و نظر متکی بر محکمت و ارجاع متشابهات به آنهاست و داور نهایی اندیشه‌های مفسران از محکمت است تا آیات با مدلول ظنی تعیین تکلیف نگردند.

محکمت به دلیل وحدت نظر در مفاد آن، پایه معرفت دینی مستحکم و درک عمومی واحد برای مخاطب را شکل خواهد داد. آنچه از آیه شریفه برمی آید، ابراز ایمان و عدم عمل و توقف در تحلیل معنای متشابه لازمه اعتقاد دینی است و بدین- ترتیب بدون حجت شرعی، هرگونه تحلیلی از اعتبار ساقط است، زیرا تفسیر متشابه بدون در نظر گرفتن محکمت فروغلتیدن در ظلمات است و حتی ممکن است ضلالت و انحراف را در پی داشته باشد. به همین دلیل در سیره انبیاء (علیه السلام) اگر برداشت از آیه‌ای که در ظاهر مفید عصیان و ناسپاسی است یا بر همان معنای ظاهری نشانگر خطا و معصیت ایشان باشد، برداشتی نابه‌جا و ناقض محکمت عامه تفسیری است.

۱-۱. محکмата عامه

برای فهم چنین متشابهاتی راهی جز به کارگیری محکمات و مسلماتی از قبیل آیات محکم، مسلمات دینی و بدیهیات عقلی و روایاتی قطعی نداریم. محکماتی که در گره-گشایی از متشابهات می‌توانند نقش ایفا کنند در سه دسته جای می‌گیرند: محکمات عام، خاص و اخص (سیاقی). در عرصه باور به انبیاء، برخی محکمات شایع‌ترین و محکم‌ترین گزاره شخصیت ایشان است که آن محکم عامه سیره ایشان و زیربنای تفکر دینی ما را تشکیل می‌دهد.

سیره مشترک انبیاء الهی شامل اصولی کلی است که خداوند آن‌ها را لازمه نبوت و رسالت می‌داند و در حقیقت از احکام نبوت و رسالت عامه به شمار می‌رود و ویژه یک عصر یا نسل نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (ب)، ج ۶: ۴۳). از محکمات عامه سیره انبیاء (علیهم‌السلام) اصطفای الهی و عصمت همگی ایشان از گناه است. ایشان انسان‌هایی وارسته و منزّه از شرک و طغیان بودند و قلب ایشان عاری از کوچکترین کدورتی بود که نافی مقام عصمت ایشان باشد. خداوند این مهم را در چندین جای قرآن کریم یادآور شده است: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ...» (الحج: ۷۵) و تصریح نموده که اصطفای الهی به نوبه خود مقتضی عصمت ایشان در همه شئون نبوت (تلقی، حفظ و ابلاغ وحی) را داراست: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلُ...» (آل عمران: ۱۶۱).

۱-۲. محکمات خاص

در مرحله دوم و پس از بازرسی محکمات عامه انبیاء، مراجعه به محکمات خاص انبیاء، راه‌گشای فهم متشابهات سیره ایشان است. مراد از محکمات خاص، خصائص

ممتاز و مخصوص هر یک از انبیاست که در آیات قرآنی و یا روایات قطعی بدان اشاره شده است؛ برای مثال چنین آیاتی در مورد شخصیت موسی بن عمران (علیه السلام) که قرائن گسسته چندگانه‌ای دال بر عصمت ایشان است، عبارت‌اند از:

• مخلص بودن ایشان: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ اِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَّ كَانَ رَسُوْلًا نَبِيًّا (مریم: ۵۱)،

• منتخب خاص الهی بودن ایشان: «وَ اَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ (طه: ۱۳)،

• پرورش زیر نظر خاص پروردگار: «وَ اَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَّ لَتُصَنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي (طه: ۳۹)،

• دست‌پرورده پروردگار بودن: «وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (طه: ۴۱).

که همه این موارد به قرینه لَبِّي تلازم نبوت و عصمت انبیاء را در کلام شیعی ثابت می‌کند (مطهری، ۱۳۶۳: ۱۱-۱۳).

۳-۱. محکّمات اخص (سیاقی)

قسم سوم از محکّمات، سیاق آیات است و مراد از سیاق، آیات قبل و بعد از آیه شریفه‌اند که دربردارنده نشانه‌هایی هستند که به درک متشابهات کمک شایانی می‌کنند. به عبارتی سیاق، آن قرائن و سرنخ‌هایی است که حول داستان حرکت کرده و با ارائه اطلاعاتی جزئی‌تر از موضوع مورد نظر می‌تواند نقش عمده‌ای را در رفع ابهام ایفا نماید (نقی پورفر، ۱۳۹۸: ۲۵۸). باید اذعان داشت که گونه‌های کارکرد سیاق در رفع ابهام از ظاهر آیات متفاوت است و برای بهره‌مندی از سیاق در تفسیر، علاوه بر وحدت موضوع، وحدت جهت موضوع نیز لازم است (نقی پورفر، ۱۳۹۰: ۱۰۹)؛ برای مثال رعایت عدالت برای زنان - در آیه ۳ سوره نساء: «فَاِنَّ خِفْتُمْ اَلَّا تَعْدِلُوْا فَوَاحِدَةً

أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» که رعایت عدالت در احکام فقهی است - هر چند دشوار است، ولی ناممکن نیست. اما در آیه ۱۲۹ همان سوره: «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ» مراد از عدالت، رعایت عدالت قلبی است - از جهت محبت قلبی و نگاه درونی یکسان به زنان - که ناممکن است. برای همین می‌فرماید هر چه بکشید، هرگز نمی‌توانید میان زنان خود از نظر علاقه‌های درونی عدالت برقرار کنید (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف)، ج ۲۱: ۶۵-۶۶).

از سویی سیاق، گاهی مؤید معنای ظاهری است و گاهی این گونه نیست؛ لذا در مسئله سیاق گاهی اوقات باید متذکر شد معنایی که از ظاهر آیات برمی‌آید، گاهی به وسیله قرائن پیوسته - اعم از لفظی یا لَبّی - مورد طرد قرار می‌گیرد. برای مثال خداوند می‌فرماید: «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» (الصافات: ۹۶) که در ظاهر بر آن دلالت دارد که خداوند علاوه بر خالق انسان، خالق افعال او نیز هست، اما با ملاحظه سیاق آیه مشخص می‌شود در داستان ابراهیم ^(علیه‌السلام) منظور از خلق اعمال، آفرینش بت‌ها و بت‌پرستان است که در آیات قبلی، حکایت شکستن بت‌ها مستقیماً به ابراهیم ^(علیه‌السلام) نسبت داده می‌شود: «فَرَأَىٰ إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ» (الصافات: ۹۱). در داستان حضرت موسی ^(علیه‌السلام) نیز آنچه می‌بایست مورد عنایت قرار گیرد، توجه به مسائلی چون بر زمین کوبیدن الواح مقدس آسمانی، پیش از ضرب هارون ^(علیه‌السلام) (الْقَىٰ الْأَلْوَابِ)، قطعیت اطلاع داشتن ایشان از ابتلای قوم پس از ایشان و نقش سامری در انحراف امت (قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ) (طه: ۸۵) و در نتیجه اطلاع از معذور بودن هارون ^(علیه‌السلام) در این انحراف و مواردی از این قبیل است که در ادامه مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۲. انحراف امت موسی (علیه السلام) و زمینه‌های وقوع آن

یکی از انحرافات که در باورهای جامعه عصر حضرت موسی (علیه السلام) در میان قوم بنی اسرائیل به وقوع پیوست، رفتار مشرکانه و انحراف توحیدی عظیم گوساله پرستی بود. این انحراف به عنوان یکی از قبیح‌ترین نوع ناهنجاری‌های اقوام انبیاء گذشته تلقی می‌شود؛ به طوری که قبح این مسئله در جای‌جای قرآن کریم در سوره‌های بقره، اعراف و طه به صورت واضح و صریح برجسته شده و مقابله حضرت موسی (علیه السلام) با این انحطاط عظیم را در پی داشته و از این عمل به ظلمی بزرگ و غیر قابل اغماض یاد شده است. زیرا اصول تمامی ادیان آسمانی در توحید خلاصه شده و تزلزل در این اصل، معادل با از میان رفتن تمامی مبانی دین و روی گردانی از انسانیت است (مکارم- شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۵۵) و با هدر رفتن تمامی زحمات پیامبر آن امت مساوی است. زیرا شرک آن قدر قباحیت دارد که باعث حبط تمامی اعمال شده و با وجود آن، اعمال صالح دیگر تحت تأثیر قرار می‌گیرد. از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ بَيْنَ كُلِّ ذَنْبٍ إِلَّا الشِّرْكَ بِاللَّهِ» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۴: ۳۶۶).

سیره حضرت موسی (علیه السلام) در مواجهه با این بحران و مدیریت این مسئله بسیار حائز اهمیت است. این واقعه که پس از جریان انحراف بنی اسرائیل از آئین یکتاپرستی رخ داده، در دو سوره از قرآن کریم بیان شده است؛ مورد اول مطابق با ترتیب مصحف شریف، در سوره اعراف: «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي أَعْجَلْتُمُ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَيْتُمُ اللَّوْحَ وَأَخَذْتُمُ أَخِيحَ يَجْرُهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۱۵۰) و مورد دوم نیز در سوره طه می‌باشد: «قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ

إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَا بَنُ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» (۹۴).

۲-۱. زمینه‌های بروز انحراف در امت موسی (علیه‌السلام)

بنی اسرائیل سالیان دراز در مصر شاهد گوساله‌پرستی مصریان بودند و نیز هنگامی که با موسی (علیه‌السلام) از رود نیل عبور کردند، صحنه بت‌پرستی را در میان قومی آن سوی نیل تماشا کردند: «وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (الاعراف: ۱۳۸). آنان در مصر به پرستش گوساله‌ای به نام «ایبیس» عادت کرده بودند و وقتی سامری آن را در هیئت همان گوساله پیشین ساخت و با توجه به سابقه بنی اسرائیل در طلب رؤیت ظاهری خداوند و پرستش خدایی غیرمحبوب از ابصار: «أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً» (النساء: ۱۵۳)، در مواجهه با این صحنه احساس کردند که اکنون دیگر گمشده خویش را یافته‌اند.^۱ عدم حضور رهبری چون موسی (علیه‌السلام) و تمدید میقات او از سی شب به چهل شب، انتشار شایعه مرگ ایشان به وسیله برخی منافقین، حضور منحرفانی ماهر نظیر سامری، استفاده از طلا و زیورآلات، جهل و نادانی مردم و نبود ایمان راسخ در مجموع، سبب شد تا در مدت کوتاهی اکثر قوم بنی اسرائیل به گوساله‌پرستی روی آورند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۶: ۳۷۱؛ قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۱۵) و سامری که به ایمان مردم نسبت به موسی (علیه‌السلام) پی برده بود، با سوء استفاده از همین باور پایه‌گذار آن انحراف در امت موسی گردید. این فرد سودجو مردم را به سوی خود

۱. در روایتی از حسن بصری آمده که نام این گوساله جدید «بهموت» بوده است (ابن‌کنیر، ۱۴۱۹ق، ج ۵: ۲۷۴).

خواند و از آنان خواست تا طلاها و زیورآلات خود را در اختیار او قرار دهند و خودش برایشان معبودی به شکل گوساله زرین ساخت. این تبلیغات و جذابیت گوساله باعث شد که نظر قریب به اتفاق مردم به آن جلب شده و گوساله توسط سامری به عنوان پروردگار موسی ^(علیه السلام) معرفی گردید. این باور به سرعت در میان مردم منتشر شده و مقبول افتاد: «وَأَتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ» (الأعراف: ۱۴۸). اما در این میان امت موسی ^(علیه السلام) به رغم علقه قلبی به ایشان ترجیح دادند تا زمان بازگشت ایشان از کوه طور، ملازم پرستش گوساله باقی بمانند: «قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى» (طه: ۹۱).

۲-۲. جانشینی هارون ^(علیه السلام) و رفع خلأ عدم حضور موسی ^(علیه السلام)

موسی ^(علیه السلام) سی شب به میقات پروردگار در کوه طور رفت. ایشان در اقدامی هوشمندانه برادر خود هارون ^(علیه السلام) را جانشین خود در میان قوم قرار داد تا خلأ رهبری باعث اختلال در نظم امور امت نگردد: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْنَةٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (الأعراف: ۱۴۲)، اما وقتی وعده ملاقات ایشان ده روز افزون گردید، بنی اسرائیل به گوساله پرستی روی آورده و وصایت هارون ^(علیه السلام) را نپذیرفتند. هارون ^(علیه السلام) در این میان به بهترین وجه در ارشاد مردمان طی طریق نمودند. ایشان مردم را متوجه خطای خود کرده، آن‌ها را با صفت رحمت عامه خداوند توصیف نمود تا اثری عمیق‌تر گذارده و به رحمت خداوند امیدوار سازد و آن‌ها را متوجه نبوت خویش و لزوم اطاعت از مقام جانشینی‌اش نماید: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَ

إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي» (طه: ۹۰)؛ به عبارتی ابتدا ازاله شبهات و موانع از طریق معرفه‌الله و سپس دعوت به نبوت و سپس تبعیت از آیین موسوی^۱ در دستور کار هارون (علیه‌السلام) قرار گرفت (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۲: ۹۲). آنچه از این واقعه برمی‌آید، آن است که هارون (علیه‌السلام) در جلوگیری از این انحراف اندک کوتاهی و قصوری مرتکب نشده و به عنوان خلیفه موسی (علیه‌السلام) هدایت و اصلاح امت را پیشه نمود.

بنی اسرائیل ابتدا اتهام زدند که موسی (علیه‌السلام) به ما دروغ گفته و فرار کرده و به سوی ما برنخواهد گشت (جزائری، ۱۳۸۱: ۳۹۷). در مقابل، هارون (علیه‌السلام) ابتدا مردم را به اطاعت از دستورات الهی دعوت کرده و با کلام مستدل آنان را قانع ساخت، اما وقتی مشاهده نمود استدلال و هشدار برای این قوم نه تنها اثر ندارد، بلکه اختلاف جامعه بنی اسرائیل و بحران حاکم بر آن را مضاعف می‌کند، از ترس تفرقه و قتل و خونریزی با تعدادی از هدایت یافتگان از میان گوساله‌پرستان جدا شد (جزائری، ۱۳۸۱: ۳۹۷) و امت را متذکر آن ساخت که این مسئله یک میدان آزمایش است: «با قَوْمٍ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ...». حضرت موسی (علیه‌السلام) وقتی با تأخیر و تعویقی ده روزه به میان قوم خود بازگشت، با سیطره اندیشه فاسد سامری بر امت و خروج زمام امور از قبضه هارون (علیه‌السلام) مواجه گشتند.

۲-۳. خطاب‌های سه‌گانه موسی (علیه‌السلام) نسبت به هارون (علیه‌السلام)، امت و سامری

بر اساس آیات قرآن کریم، وقتی موسی (علیه‌السلام) از میقات پروردگار بازگشت و کردار قبیح قوم خود را مشاهده نمود، غضبناک شد و الواح تورات را بر زمین کوبید و آن‌ها

۱. لازمه به ذکر است که متاسفانه تورات کنونی، هارون (علیه‌السلام) را همان سامری معرفی کرده و خداوند با این آیات نزاهت ایشان را به اثبات رسانیده است (قاسمی، ۱۴۱۸ق، ج ۷: ۱۴۴).

را پایین کوه شکست (قاسمی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۳۰۸). موسی ^(علیه السلام) پس از مشاهده این اوضاع، ۳ گروه را مخاطب مؤاخذه خویش قرار داد و بازخواست کرد. ایشان ابتدا به محض اطلاع از ارتداد قوم خویش، با حالتی غضب‌آلود الواح تورات را بر زمین کوبید و پس از مواخذه قوم،^۱ عتاب بسیار شدیدی را متوجه جناب هارون ^(علیه السلام) ساخت و موی سر و ریش ایشان را با حالتی اهانت‌بار به سمت خود کشید؛ به طوری که هارون ^(علیه السلام) با رنجش خاطر از این نوع مؤاخذه، مسئله ترس از کشته شدن و استضعاف ایشان و نیز ترس از تفرقه را مطرح کرد و از برادر خویش خواست تا شماتت دشمنان را به جان نبرد.

سامری نیز در پاسخ به بازخواست موسی ^(علیه السلام) این گونه جواب می‌دهد که: من از کف پای اسب جبرئیل مشتی برداشته و در پیکره گوساله ریختم و این چنین نفس من برداشتن خاک و... را در نظرم زینت داد. حضرت موسی ^(علیه السلام) او را نفرین (لا مساس) و تبعید کردند. نفرین موسی ^(علیه السلام) باعث شد تا وی به مرضی مبتلا شود که مجبور بود دور از دیگران و تماس آن‌ها زندگی کند و کسی با او تماس نگیرد و اگر کسی تماس می‌گرفت، تماس‌گیرنده به تب بی‌درمان مبتلا می‌شد. سرانجام سامری به یک بیماری روانی گرفتار شد که از مردم فرار می‌کرد^۲ (نقی پورفر و اکبری،

۱. برخی در فلسفه چنین ترتیبی نوشته‌اند: اینکه موسی ^(علیه السلام) در ابتدا به سراغ مقصر ضلالت (سامری) نرفته، بدین دلیل بوده است که خود افراد قوم در ابتدا مسئول اعمال خویش هستند و نمی‌بایست به ندای هرکسی لبیک گفته و تابع او می‌گردیدند. نیز سامری در آخر مورد بازخواست قرار گرفت، زیرا آنان را با زور و فشار مجبور به ضلالت نموده و عقل آنان را از ایشان سلب نکرد. بلکه گمراه نمود و آنان نیز گمراه شدند (سیدقطب، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۲۳۴۸).

۲. یکی از انواع مجازات در شریعت موسی ^(علیه السلام) مجازات عزل بوده است؛ به این معنا که با اعلام ناپاکی یک فرد کسی حق نزدیک شدن به وی و او نیز حق نزدیک شدن به دیگران را نداشته است (سیدقطب، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۲۳۴۹).

۱۳۹۷ش: ۸۶) و مجبور شد در طول زندگی به تنهایی و وحشت سپری کند. موسی (علیه السلام) در ادامه علاوه بر تهدید وی به عذاب اخروی: «وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ» (طه: ۹۷) معبود زرین او را سوزانده و به دریا ریختند: «لَنَحْرُقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» (طه: ۹۷) و مردم را یادآور وعده نیکوی پروردگار در خصوص نزول تورات - یا نجات از دشمن و مکتب بخشی در زمین از تصرف جباران - کرد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴: ۱۹۱؛ مراغی، بی تا، ج ۱۶: ۱۴۰) و همچنین آنان را متوجه نقض پیمان: «بِسْمَا خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي» و ظلم بزرگ خویش نموده: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ» و برای جبران این مصیبت عظمی و ارتداد جمعی، دستور به توبه داده و فرمان قتل جمعی قوم را از ناحیه خداوند صادر کردند: «فَتَوَبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» (البقرة: ۵۴).

۲-۴. وقوع ارتداد و فلسفه قتل عام جمعی

هر چند در مورد «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» برخی معنای مجازی داده و آن را به «تسلیم مرگ شوید» (بدان رضایت بدهید) ترجمه کرده یا بر قتل انانیت و شهوات نفسی از قبیل «موتوا قبل أن تموتوا» تشدید و مبالغه در طاعت خدا و اعتراف به گناه حمل کرده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۲۳۸-۲۳۹؛ مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۱: ۱۰۵)، اما عموم مفسران قاطعانه بر این باورند که مراد از آن معنای حقیقی کلمه بوده است. نیز با وجود اینکه می‌توانسته امری امتحانی نظیر قصه رؤیای ابراهیم (علیه السلام) در ذبح فرزندشان (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۱۸۹) و یا صرفاً امری مختص حال مردان قوم و نه زنان باشد (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۴۰۱)، آثاری چون مصون ماندن بنی اسرائیل از عذاب

جاویدان اخروی با نسخ تکلیف (ابن عاشور، بی تا، ج ۱: ۴۶۸)، بازداشتن فرزندان و خلف این سلف از فکر بت پرستی با یادآوری خاطره تلخ آن (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف)، ج ۴: ۴۳۹) را در پی داشته است.

اجرای این حکم یا توسط نزدیکان و اقربای مرتدان صورت گرفته (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۱۴۰)، یا افراد بریء مجرمان را قصاص کرده‌اند (مراغی، بی تا، ج ۱: ۱۲۰؛ سیدقطب، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۷۱)، یا هر انسانی دست به خودکشی زده و خود را از بین برده است (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۲۶۱؛ رشیدرضا، ۱۹۹۰ م، ج ۱: ۲۶۵).

اما فلسفه این نوع مجازات جای تأمل دارد که آیا به جهت تنمّه توبه یا عین توبه ایشان بوده (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ۳۳۶) یا مطلق توبه مرتدّ در شریعت موسی (علیه السلام) این گونه بوده است؟ (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۲۶۱). به نظر می‌رسد در میان اقوال مذکور، مسئله مجازات امت که ناشی از ارتداد از توحید بوده، از بقیه اقوال دقیق‌تر است، زیرا مسئله اعدام دسته‌جمعی در قبال ارتداد، پس از آن همه آیات و نشانه‌های الهی و معجزات بزرگ پیامبرشان، فرمانی به عنوان مجازات بود، زیرا انحراف از توحید قابل گذشت نبود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۱: ۲۵۶). به عبارتی قتل مزبور نسبت به تطهیر جامعه آلوده بنی اسرائیل به مثابه دفاع از اصلی‌ترین رکن همه ادیان آسمانی، یعنی توحید و مبارزه با بدترین جرثومه فکری، یعنی شرک بود؛ به نحوی که بدون کشتن یکدیگر توبه حاصل نمی‌شد (جوادی، ۱۳۸۹ (الف)، ج ۴: ۴۶۰).

۳. متشابهات آیات محل بحث و نقد و ارزیابی نظرات مفسران

همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، داستان انحراف عقیده بنی اسرائیل و گوساله پرستی آنان و نیز ماجرای رویارویی موسی (علیه السلام) با صحنه حوادث پس از آن، به طور

مشخص در سوره مبارکه اعراف و طه به ترتیب در ۷ و ۱۳ آیه مطرح شده است. این جریان حاوی نکاتی است که مفسران، برداشت‌های متعدد و متناقضی از آن داشته که ماحصل پذیرش آن استنباطات و نتایجی چون مخدوش ساختن ساحت عصمت انبیاء و تحمیل نسبت‌هایی ناروا به ایشان است. اکنون اهمّ مباحث مطرح در آیات و - به طور خاص - ملاحظات مفسران را از نظر خوانندگان گذرانده و به نقد و ارزیابی آنان می‌پردازیم:

۳-۱. عجله حضرت موسی (علیه السلام) در ملاقات پروردگار

در آیات ۸۳ و ۸۴ سوره مبارکه طه آمده است: «وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى» (۸۳) «قَالَ لَهُمْ أَوْلَاءِ عَلَى أَثَرِي وَاعْجَلْتُ إِلَيْكَ رَبُّ لِتَرْضَى» (۸۴). در تفسیر این آیات در اشارتی عجیب از «ابن عجبیه» صاحب تفسیر «البحر المدید» این گونه می‌خوانیم: «شایسته رئیس قوم آن است که هنگام سفر در میان آنان بوده و هدایتگری نماید. از آنان جلو زده و شتاب و تعجیلی را در امور آنان روا ندارد، چرا که تانی از جانب خدا و عجله از شیطان است» (ابن عجبیه، ۴۱۹ق، ج ۳: ۴۱۲). به عبارت دیگر ابن عجبیه، موسی (علیه السلام) را به اثرپذیری از شیطان و عجله‌ای که ناشی از آن است نسبت داده و معتقد است ایشان با عجله خود در ملاقات پروردگار، زمینه‌ساز بروز فتنه و آشوب در قوم خود بوده است.

علاوه بر مغایرت چنین برداشتی با محکّمات عامه انبیاء که از لوازم آن عصمت است و مغایر شأن عمومی انبیاست، این مسئله با محکم خاص دیگر - که آیات قرآن کریم آن را در شأن موسی بن عمران به طور خاص متذکر می‌شود - در تضاد و تنافی است و آن جایگاه «مُخْلِص» بودن و دوری ایشان از تصرفات شیطانی است: «قَالَ

فِعْرَتِكَ لَأَغْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ» «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (ص: ۸۲-۸۳)؛ زیرا لازمه چنین اعتقادی آن است که موسی (علیه السلام) در تشخیص خود دچار اشتباه شده و تعجیل ایشان برای ملاقات پروردگار، موجب رضایت خداوند نبوده است؛ حال آنکه خداوند صراحتاً ایشان را در زمرة مخلصان معرفی کرده و می‌فرماید: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» (مریم: ۵۰). بنابراین بر خلاف پندار ابن عاشور در تفسیر خود که عبارت «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ» را عبارتی توییحی می‌داند (ابن عاشور، بی تا، ج ۱۶: ۱۶۱) اساساً از دلالت بر نکوهش و شماتت ایشان جهت تعجیل در ملاقات پروردگار خالی است.

۳-۲. توییح موسی (علیه السلام) نسبت هارون (علیه السلام)

موسی (علیه السلام) به خاطر مشاهده عمل قوم (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۸: ۲۵۱) و به خاطر غضب حضرت نسبت به روی آوردن قوم به پرستش گوساله (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۹: ۴۵) یا ترس و افسوس از عدم جبران امر قوم خود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷: ۴۴) و یا از حیث محتوم بودن عقوبت الهی بر آنان و عدم بسط ید خودشان در دفع آن (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸: ۵۵۴) با حالتی غضبناک و به شدت توأم با تأسف و حزن، به سمت قوم خود روانه شده: «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا...» (طه: ۸۶) و پس از مؤاخذة و یادکرد نسیان آنان نسبت به وعده الهی و عدم طولانی شدن مدت مفارقت ایشان از قوم، توییح بعدی را متوجه برادرشان هارون (علیه السلام) می‌نمایند و می‌فرمایند: «قَالَ يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا» «أَلَا تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصَيْتَ أَمْرِي» (طه: ۹۲-۹۳) که اکنون با توجه به تفاسیر ارائه شده، برای روشن تر شدن بحث در ادامه ابتدا پیرامون نکات کلیدی مطرح شده در این آیات، مختصری تبیین صورت می‌گیرد.

۳-۲-۱. معنای متابعت

متابعت در لغت به معنای حرکت پشت سر دیگری (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۳: ۱۱۹۰) است. در این آیه دو نظر عمده و کلی میان مفسران وجود دارد. برخی بر این باورند که موسی (علیه السلام) می فرماید:

۱. چرا به همراه اقلیتی که بر توحید ثابت قدم مانده بودند به من ملحق نشده و به دنبال من به کوه طور نیامده و در جمع آنان ماندی؟ (رسی، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۲۸۵، طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷: ۴۳؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۷: ۳۷۵؛ مراغی، بی تا، ج ۱۶: ۱۴۳). برای مثال ابن عاشور می نویسد: ایشان خلیفه موسی (علیه السلام) بودند و آن هنگامی که می دیدند مطاع نیستند، بر ایشان لازم بود سریعاً خلافت را به مستخلف عنه باز- می گرداندند (ابن عاشور، بی تا، ج ۱۶: ۱۷۰). آلوسی نیز با پذیرش چنین نظری نگاشته: موسی (علیه السلام) بر این باور بود که ترک کردن قوم توسط هارون (علیه السلام) بعد از آن سفارشات در ممانعت از گوساله پرستی بسیار قوی تر و در دلالت بر غضب و انکار ایشان نشان بیشتری داشت، زیرا ایشان رئیس محبوب قومشان بوده و وقتی یک زعیم محبوب، قوم خود را به نشانه اعتراض ترک کند، این امر بر مردم گران آمده و باعث می شد از عملشان دست بکشند (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸: ۵۶۰).

۲. برخی دیگر بر این باورند که مراد موسی (علیه السلام) از این کلام مقصودی مجازی است و الحاق هارون (علیه السلام) در آن برهه از زمان همراه با توده مؤمنان صلاح نبوده است. بنابراین منظور از جمله «أَلَّا تَتَّبِعِنِ» این است که چرا از روش و سنت من در شدت عمل نسبت به گمراهی بت پرستی پیروی ننموده و در امر خدا سخت گیری نمودی؟ (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۸۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴: ۱۹۳). برخی نیز قریب به این معنا، مقاتله و نزاع را برداشت نموده اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷: ۴۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۲۸۳).

به نظر می‌رسد معنای دوم در دلالت بر مراد ایشان قوّت بیشتری دارد، زیرا معنای اول آیه با پاسخ هارون ^(علیه السلام) چندان تناسب ندارد؛ توضیح آنکه هارون ^(علیه السلام) علت عدم متابعت را ترس از تفرقه امت و در نتیجه بی‌اعتنایی به سفارش ایشان (خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي)، استضعاف و ترس از به شهادت رسیدن (إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي) بیان می‌دارند. به همین دلیل تفرقه و خونریزی در بنی اسرائیل با دخالت ایشان در امر قوم - و نه با ترک آنان - محتمل است. از سوی دیگر موسی ^(علیه السلام) خود سفارش به جانشینی هارون ^(علیه السلام) نموده بودند: «اخْلَفْنِي فِي قَوْمِي» (الأعراف: ۱۴۲) و تخلف از دستور موسی ^(علیه السلام) از ناحیه هارون ^(علیه السلام) و مؤمنان بی‌اعتنایی به دستور پیامبر خدا بود. بر این اساس بعید می‌نماید که مسئله ترک قوم - به رغم سفارش موسی ^(علیه السلام) - به ذهن و باور هارون ^(علیه السلام) به عنوان وصی گرانقدر موسی ^(علیه السلام) نمی‌رسیده است.

۳-۲-۲. معنای عصیان هارون در کلام موسی ^(علیهما السلام)

موسی ^(علیه السلام) علاوه بر توییح عدم متابعت هارون ^(علیه السلام) با حالت استفهام، به ایشان نسبت عصیان و نافرمانی می‌دهند: «أَفَعْصَيْتَ أَمْرِي» (طه: ۹۳). دوگانه‌ای که حل قضیه عصیان را در این جا پیچیده می‌کند، استلزام نسبت عصیان به حداقل یکی از ایشان است؛ به این ترتیب که اگر هارون ^(علیه السلام) حقیقتاً نافرمانی کرده باشند، عصیان از دستور پیامبر خدا برای او تثبیت شده و اگر چنین نباشد، موسی ^(علیه السلام) مرتکب گناه اتهام‌زنی نابه‌جا به مؤمن - علی‌الأقل - و ملامت غیر مجرم شده‌اند.

۱. به همین دلیل برخی بر این باورند که آیه مذکور دلالت بر آن دارد که امر به معروف و نهی از منکر در حالت خوف بر نفس ساقط می‌شود (قاسمی، ۱۴۱۸ق، ج ۵: ۱۸۸).

به نظر می‌رسد پذیرش تبعات چنین امری است که باعث شده مفسرانی همچون ابن‌عاشور، از حل مسئله عاجز مانده و با حذف صورت مسئله ترجیح داده‌اند گناه هارون (علیه‌السلام) را پذیرفته و رسالت ایشان همراه با موسی (علیه‌السلام) را فقط در مورد فرعون روا دانسته و عذرخواهی ایشان را دلیلی بر عدم رسالت ایشان در دیگر موارد ذکر کنند (ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۸: ۲۹۸). برخی هم چون فخررازی تلاش کرده تا مسئله را با ترک اولی هارون (علیه‌السلام) حل کرده و این‌گونه پاسخ می‌دهند: ما هرچند در مورد عدم جواز معصیت در مورد انبیاء اختلافی نداریم، اما در مورد عدم جواز ترک اولی متفق‌القول هستیم. به همین دلیل، فعلی که یکی از انبیاء انجام داده و دیگری از آن منع کرده، شاید یکی نسبت به دیگری اولی باشد (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۲: ۹۳). اما آنچه ما را از معصیت و حتی پذیرش ترک اولی بی‌نیاز می‌کند، مسئله محکامات دیگری است که در شأن انبیاء (علیهم‌السلام) و در شأن هر دو ایشان به طور خاص تثبیت شده است و آن عبارت است از محکم عام عصمت انبیاء و محکم خاص عصمت موسی و هارون (علیهم‌السلام) که آیات مرتبط با اثبات عصمت موسی (علیه‌السلام) از نظر خواننده گذشت.

آیات دیگری از قرآن کریم که به طور خاص مثبت عصمت حضرت هارون (علیه‌السلام) است عبارت است از آیاتی که در عرف قرآن کریم، معرف نشانه‌های عظیم دال بر نبوت افراد است و همانند آن تعابیر صرفاً در شأن انبیاء (علیهم‌السلام) معرفی گردیده است؛ برای مثال:

• آیاتی که دلالت بر وحی الهی بر ایشان دارد، از این جمله است: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالتَّيِّبِينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ عِيسَى وَ أَيُوبَ وَ يُونُسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (النساء: ۱۶۳)»

• آیاتی که ایشان را در زمرة نیکوکاران معرفی می‌کند: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يُعْقُوبَ كَلَّا هَدَيْنَا وَ نُوْحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوْسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (الأنعام: ۸۴).

• آیاتی که ایشان را مبعوث الهی به سمت فرعون و قوم او می‌داند: «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآيَاتِنَا...» (یونس: ۷۵)؛

• آیاتی که ایشان را خلیفه موسی ^(علیه السلام) دانسته است: «... قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (الأعراف: ۱۴۲)؛

• آیاتی که با انتساب قداست به هارون ^(علیه السلام) دیگران را بر اساس آن مذمت می‌کند: «يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا» (مریم: ۲۸)؛

• آیاتی که ایشان را صراحتاً نبی الهی می‌داند: «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا» (مریم: ۵۳)؛

• آیاتی که ایشان را صاحب فرقان و نشانه و... معرفی می‌نماید: «وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ» (الأنبياء: ۴۸)، «ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ» (المؤمنون: ۴۵)؛

• آیاتی که ایشان را وزیر موسی ^(علیه السلام) می‌داند: «وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَ زَويْرًا» (الفرقان: ۳۵)؛

• آیاتی که ایشان را منت نهاده الهی معرفی می‌کند: «وَ لَقَدْ مَنَّآ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ» (الصافات: ۱۱۴)؛

• آیاتی که ایشان را دارای سلامت شخصیت و مورد سلام الهی می‌داند: «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ» (الصافات: ۱۲۰).

به همین دلیل و بر اساس محکمت آیات قرآن کریم، انتساب نسبت‌هایی که ساحت عصمت هارون (علیه‌السلام) را خدشه‌دار سازد، از ادبیات قرآن به دور و ساحت جمیع انبیاء (علیهم‌السلام) از آن منزّه است.

۳-۲-۳. علت عتاب به هارون (علیه‌السلام)

اما در مورد فلسفه توبیخ هارون (علیه‌السلام) عمده نظرات مفسران عبارت است از اینکه:

۱. ایشان در منع از عصیان امت، شدت عمل نشان ندادند (طبرسی، ج ۷: ۴۳).
۲. گر چه عتاب ظاهراً به هارون (علیه‌السلام) بود، اما در حقیقت متوجه قوم ایشان بود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷: ۴۳)؛ به عبارتی هر چند ظاهری از عتاب و ملامت را دارد، اما در واقع توبیخی است نسبت به گوساله‌پرستان، زیرا موسی (علیه‌السلام) یقین داشت که برادرشان هرگز در چیزی از ایشان سرپیچی و مخالفت نمی‌کنند (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۵: ۲۳۹).
۳. عتاب به خاطر این بوده که رتبه شخص هر قدر بالاتر باشد، گناهش هم عظیم‌تر است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷: ۴۳).
۴. عتاب ایشان نسبت به هارون به خاطر سکوت ایشان در برابر بنی اسرائیل بود. هنگامی که مشاهده کرد قوم ایشان مشغول به عبادت گوساله شده‌اند و هارون (علیه‌السلام) هر چند عذر آورد، ولی عذر او توسط موسی (علیه‌السلام) پذیرفته نشد (مراغی، بی‌تا، ج ۱۶: ۱۴۳).
۵. هر چند هارون (علیه‌السلام) مورد عتاب ایشان بوده، اما این عتاب از روی اهانت نبوده است (نسفی، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ۱۱۴).

۶. برخی نیز نظیر قاسم بن ابراهیم الرّسی، متکلم معروف زیدی مسلک و مفسرانی چون رشیدرضا و ابن‌عاشور، صراحتاً هارون (علیه‌السلام) را مقصر این جریان

معرفی کرده و طلب آمرزش موسی ^(علیه السلام) را برای او نشان معذور نبودن ایشان انگاشته‌اند (رسی، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۲۸۶؛ رشید رضا، ۱۹۹۰، ج ۹: ۱۷۹ - ۱۸۰)؛ برای مثال ابن‌عاشور می‌گوید: مصلحت را هارون ^(علیه السلام) در این دید که برای آرامش جمهور مردم، رضایت از کار آنان را در ظاهر نشان دهند و نیز مؤمنان نیز با اقتدا به هارون ^(علیه السلام) صبر پیشه کنند (ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۱۶: ۱۷۲). همو در ادامه می‌نویسد: «این اجتهاد هارون ^(علیه السلام) اجتهادی مرجوح بوده، نه اجتهادی راجح. زیرا هنگام تعارض دو مصلحت که یکی به حفظ عقیده بر می‌گردد و دیگری به حفظ جامعه، از هرج و مرج و در اثنای آن جانها و مالها و اخوت بین امت حفظ می‌شود، مصلحت حفظ عقیده ارجح است». (ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۱۶: ۱۷۲). ابن‌عاشور معتقد است که از نگاه هارون ^(علیه السلام) مصلحت حفظ انفس و اموال و وحدت کلمه سخت‌تر از حفظ عقیده مردمی است که با بازگشت موسی ^(علیه السلام) از کوه طور عقیده خود را باز می‌یابند، اما حفظ شریعت نسبت به سایر اصول متفرع مهمتر است، زیرا صلاح اعتقاد ام‌المصالح اجتماع است و به همین دلیل بر موسی ^(علیه السلام) پوشیده نبود که وظیفه هارون ^(علیه السلام) این بوده که بنی‌اسرائیل را رها کرده - و هر چند این امر به اختلاف در امت ختم شود - خود را به برادرشان رسانند (همان).

جالب است که ابن‌عاشور خود را اعلم از هارون ^(علیه السلام) دانسته و مصلحت آن زمان بنی‌اسرائیل را بهتر از ایشان تشخیص می‌دهد و با وجود اینکه قرآن کریم آن وجود معصوم را صاحب فرقان - که طبق اذعان خود ابن‌عاشور قوه تمیز حق از باطل است^۱ - معرفی می‌کند: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ» (الأنبياء: ۴۸) و در آن بحران اجتماعی طبق قاعده عقلانی دفع افسد به فاسد عمل می‌نماید، اما از نگاه ابن‌عاشور، به رغم تصریح هارون ^(علیه السلام) مبنی بر عدم قوت و

۱. الفرقان ما یفرق به بین الحق و الباطل من کلام او فعل (ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۱۷: ۶۵).

استطاعت (إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي) حفظ جان و اموال و وحدت امت، امری فرعی و تلاش ایشان جهت احیای جان بنی اسرائیل تلاشی مرجوح بوده است؛ اما مسئله آن است که با وجود اطلاع قبلی موسی (علیه السلام) از گمراهی امت و فتنه در بنی اسرائیل، چرا ملاقات موسی (علیه السلام) با پروردگار آن قدر طولانی شد و بالفرض اگر هارون (علیه السلام) هم پس از اخبار قبلی خداوند به انحراف امت، مجدداً ایشان را در جریان فتنه امت می گذاشتند، آیا موسی (علیه السلام) میقات پروردگار و مناجات با او را نیمه کاره رها کرده و به میان امت برمی گشتند؟ آنچه از این داستان برمی آید و نیز با توجه به اطلاع قبلی موسی (علیه السلام) از انحراف امت، ایشان قصد مراجعه به میان قوم خود را جز پس از اتمام وعده پروردگار نداشتند و اساساً به نظر می رسد ایشان مجاز به چنین خلف وعده ای نبودند: «وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى» (البقرة: ۵۱). زیرا وعده از جانب خدای تعالی بوده و حضرت علاوه بر لیبیک به دعوت خداوند، بی صبرانه مشتاق مناجات با پروردگار خویش بودند و حتی اطلاع از فتنه سامری و انحراف شدید امت: «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» (طه: ۸۵)، مناجات با پروردگار را هرگز در کام ایشان تلخ نکرد. لازم به ذکر است در زیان عربی «مواعده» به معنای وعده دو طرفه است و می بایستی دو طرف داشته باشد (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳: ۵۱۰). بنابراین ایشان به دستور پروردگار خویش به ملاقات او در کوه طور رفته و می بایستی میقات پروردگار را تا رسیدن به سرانجام تکمیل می نمودند.

۲-۲-۴. علت برائت ساحت هارون (علیه السلام) و نقد آراء فوق

ادعای ابن عاشور مدعایی بدون دلیل است، زیرا آنچه وی می بایستی ثابت نماید آن است که با وجود دخالت هارون (علیه السلام) در قضیه انحراف بنی اسرائیل، ثبات عقیده و ایمان بنی اسرائیل به طور قطع حاصل می شده است. حال چگونگی این امر حاصل می شده است در حالی که قوم ایشان صراحتاً اعلام داشته بودند که تا زمان رجوع

موسی (علیه السلام) به پرستش گوساله ادامه می دهند: «قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ» (طه: ۹۱). در زبان عربی «لن» دلالت بر نفی ابدی دارد و این بدان معناست که بنی اسرائیل به طور قاطع هارون (علیه السلام) را از ایمانشان به او ناامید کرده و تلاش ایشان را جهت احیای ایمان امت تلاشی بیهوده می انگاشته اند.

اکنون و در شرایطی که امت بنی اسرائیل مهبای خطر عظیم تفرقه امت و خطری بزرگ تر از آن، شهادت حضرت هارون (علیه السلام) است: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي» (الأنبياء: ۱۵۰) و ممکن است طی آن هدایت از امت برداشته شده و آنان را در خطر هلاکت با عذاب الهی قرار دهد. حضرت هارون (علیه السلام) چه اقدامی شایسته تر از آن می توانست انجام دهد؟ هنگامی که امت بنی اسرائیل چندین گروه شدند (عده‌ای همراه با هارون (علیه السلام)، عده‌ای همراه با سامری و عده‌ای مردد میان آن دو)، دخالت هارون (علیه السلام) امت را به سمت پرتگاهی هدایت می کرد که راه نجاتی دیگر برای آن متصور نبود و نهایتاً مسیر وقایع امت موسی (علیه السلام) طبق اراده و باب میل سامری پیش می رفت. مؤید این قضیه، جریانات پس از شهادت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که اصحاب رده و منافقانی که در انتظار وفات ایشان روزشماری می کردند و خود را برای ضرب «نهایی بر اسلام نوپا آماده ساخته بودند، بلافاصله در زمان خلافت ابوبکر قیام کردند و اگر وحدت و انسجام و هوشیاری امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و مسلمانان نبود، ممکن بود ضربات غیرقابل جبرانی بر اسلام وارد کنند. علی (علیه السلام) نیز به خاطر همین امر از حق قطعی خویش صرف نظر نمود تا اختلاف امت باعث سوء استفاده دشمن نگردد^۱ (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۲۷۹-۲۸۰).

۱. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز عذر خویش را در قیام مسلحانه علیه حکومت در همین مسئله، استضعاف خود عنوان کرده و خویش را با هارون (علیه السلام) مقایسه می نماید: «وَإِنْ قُلْتُمْ إِنَّ مُوسَىٰ خَافَ مِنْهُمْ فَأَلْوَصِيَ أَغْدَرُ وَ لِي بِأَخِي هَارُونَ (علیه السلام) أُسْوَةٌ إِذْ قَالَ لِأَخِيهِ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي. (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۴۹).

از سوی دیگر موسی ^(علیه السلام) از مسئله فتنه و گمراهی قوم خویش در ابتدای میقات اطلاع داشتند که صیغه ماضی در آیه: «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» (طه: ۸۵) دلالت بر آن دارد و اگر صلاح را در آن می‌دیدند که می‌بایستی امت از انحراف عقیدتی نگاه داشته شود، می‌توانستند مراجعت به طور را موقتاً ملغی کرده و طبق صلاح‌دید ابن‌عاشور به نجات عقیده قوم خویش همت گمارند. مصلحت اقتضای آن را داشت که برای حفظ انسجام بنی‌اسرائیل و جامعه توحیدی، حضرت هارون ^(علیه السلام) از مداخله مستقیمی که شکاف میان امت را بیشتر می‌کرد، خودداری نماید.

از سویی اگر بنی‌اسرائیل دستان خود را به خون پیامبر خدا آلوده می‌کردند و در این میان هارون ^(علیه السلام) و جامعه متدین همراه با ایشان به شهادت می‌رسیدند، در رحمت الهی بسته شده و هدایت بلاموضوع می‌گردید و همین امر مستلزم عذاب الهی و نابودی امت بنی‌اسرائیل می‌گردید. بنابراین همین دلایل کافی بود تا هارون ^(علیه السلام) در تکلیف مدارا با امت معذور باشد.

دلیل دیگر برائت هارون ^(علیه السلام) پاسخ ایشان به برادر خویش هنگام مؤاخذه است: اگر اقدامی می‌کردم مساوی بود با نقض غرض فرمانی که در آن از من خواهان اصلاح در قوم و عدم فساد در آن بودی. من از آن می‌ترسیدم که بعدها مرا به خاطر عدم رعایت سفارش خودت در حفظ وحدت بنی‌اسرائیل مؤاخذه نمایی: «لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» (طه: ۹۴). به عبارتی عدم امتثال فرمان ایشان از ناحیه هارون ^(علیه السلام) به این خاطر بوده که دستور ایشان و متابعت هارون ^(علیه السلام) منجر به فساد در قوم نگردد. بدین ترتیب پاسخ هارون ^(علیه السلام) نیز در اینجا منطقی می‌نماید که تو مرا از حصول فساد بیم داده بودی و اگر من دستور تو را با حصول فساد انجام می‌دادم، در واقع

مراقب قول تو نبودم (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۲: ۹۴). یعنی سفارش نمودی که جانشین من باش و اصلاح امت نما، اما دخالت من موجب افساد و قتل و خونریزی می شد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷: ۴۴) و در نتیجه غرض سفارش تو به اصلاح امت متنفی می گشت. به همین دلیل است که موسی ^(علیه السلام) در ادامه به راحتی عذر ایشان را می پذیرد و بدی جانشینی را به امت بنی اسرائیل - و نه هارون ^(علیه السلام) - نسبت می دهند: «بَسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي» (الأعراف: ۱۵۰).

۳-۳. گرفتن سر و کشیدن موی سر و صورت هارون ^(علیه السلام)

چالشی ترین محور داستان موسی ^(علیه السلام) در این جریان، مسئله ضرب هارون توسط موسی ^(علیهما السلام) است. در این میان طیفی از نظرات وجود دارد:

۱. برخی بر این باورند این مسئله به عنوان عادتتی در آن زمان جاری بوده که وقتی از چیزی ابراز تأسف می کرده اند، محاسن خود را در قبضه می گرفتند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷: ۴۴؛ جصاص، ۱۴۰۵ق، ج ۴: ۲۱۰).

۲. جمع بسیار زیادی - عمدتاً از مفسران اهل سنت - عقیده دارند حضرت موسی ^(علیه السلام) ذاتاً مردی سرسخت و شدیدالغضب برای خدا بود و وقتی با صحنه عبادت گوساله مواجه شدند، دیگر قادر به کنترل خود و ضبط نفس نشده و مانند دشمن آشکار به هارون ^(علیه السلام) روی آورده و موی سر ایشان را گرفتند (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۸۴؛ ابن عجبیه، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۴۱۴)؛ برای مثال سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» هارون ^(علیه السلام) را نسبت به موسی ^(علیه السلام) فردی با اعصابی آرام تر می داند که نسبت به موسی ^(علیه السلام) تسلط بیشتری بر خود داشته است (سید قطب، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۲۳۴۹). آلوسی نیز معتقد است غضب ذاتی موسی ^(علیه السلام)

قائلان بسیاری دارد (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸: ۵۵۵)؛ هر چند برخی نیز همچون ابوحنبلانندلسی نیز این مسئله را تحمیل به لفظ آیه می‌داند^۱ (ابوحنبلان، ۱۴۲۰ق، ج ۷: ۳۷۵) که به تعبیر آلوسی، مسلمان به چنین مسئله‌ای اعتقاد ندارد (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸: ۵۶۱). فخررازی نیز این پاسخ را رد کرده و معتقد است: بالفرض ایشان انسانی شدیدالغضب بود، اما با این وجود آیا عاقل و مکلف بود یا خیر؟ این غضب [یک پیامبر عظیم‌الشأن] از معصیت الهی سرچشمه گرفته و با این کار [نه تنها مشکل رفع نمی‌شود بلکه] اشکالی دیگر افزوده می‌شود. (فقد زدت اشکالا آخر) (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۲: ۹۳).

۳. برخی چون فخررازی اساساً معتقدند: «در قرآن دلالتی نیست که ایشان حتماً این کار را انجام داده‌اند. زیرا نهی از یک چیز دلالت بر آن ندارد که شخص منهی، منهی‌عنه را حتماً انجام داده باشد، مثل آیه «وَلَا تُطِيعِ الْكٰفِرِيْنَ وَ الْمُنٰفِقِيْنَ» یا «لَئِنْ اُشْرِكْتَ لَيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ» اما این مقدار عمل یعنی «أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيه» دلالت بر استخفاف ندارد، زیرا ممکن است انسان این کار را برای اغراضی دیگر انجام دهد» (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۲: ۹۴).

۴. مفسرانی چون علامه طباطبایی معتقدند موسی^(علیه‌السلام) موی ایشان را گرفته و کشیده و قصد داشت در ادامه ایشان را بزند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴: ۱۹۴) و ابن‌عاشور نیز گرفتن ریش و مو را مقدمه سیلی زدن به هارون^(علیه‌السلام) می‌داند (ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۱۶: ۱۷۱).

۵. آلوسی و مراغی عقیده دارند که موسی^(علیه‌السلام) گمان کرده بود که هارون^(علیه‌السلام) کوتاهی کرده و مستحق مجازات است، هر چند تأدیب نمودن، ایشان را از دایره عصمت خارج نمی‌کند (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸: ۵۶۱؛ مراغی، بی‌تا، ج ۱۶: ۱۴۴).

۱. و فی ذلک تحمیل للفظ ما لا یحتمله و تکتیر.

و اینکه برخی بر این باورند که غضب باعث می‌شود عقل انسان از بین برود، توهمی بیش نیست (آلوسی، همان).

۶. برخی نیز معتقدند موسی ^(علیه‌السلام) سر برادر را به خود نزدیک کرد تا از کیفیت واقعه سؤال نماید و هارون ^(علیه‌السلام) نیز از روی دلسوزی به موسی ^(علیه‌السلام) تذکر داد که «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» تا قوم، گمانی را که شایسته تو نیست، نکنند (سیدمرتضی، ۱۲۵۰ق: ۸۱؛ فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۲: ۹۳؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۱: ۲۳۹).

۷. برخی در نگاهی دقیق‌تر به مسئله و با رعایت التزام به محکمت قبلی معتقدند موسی ^(علیه‌السلام) یقین به بی‌گناهی برادر داشته است و با این عمل می‌خواست نخست به بنی‌اسرائیل تفهیم نماید که گناه بسیار عظیمی مرتکب شده‌اند؛ گناهی که حتی پای برادر موسی را که خود پیامبری عالی‌قدر بود، به محکمه کشانده است و با شدت عمل خواسته تا به بنی‌اسرائیل بفهماند مسئله شرک و انحراف از توحید - آن هم بعد از آن همه معجزات و آثار عظمت حق - مسئله ساده‌ای نیست. قطعاً هارون ^(علیه‌السلام) در این ماجرا کمال رضایت را داشته است و بدون شک برای حفظ هدف و گذاشتن اثر روانی در افراد منحرف و نشان دادن عظمت گناه به آن‌ها، این اقدام بسیار مؤثر بوده است (مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۲۸۴).

از سویی حضرت به محض اطلاع از گمراهی قوم، الواح را در کوه طور نینداخت، بلکه در حضور مردم افکند تا غضب ایشان برای همگان معلوم گردد؛ زیرا اثری بر القای الواح در طور مترتب نبود و آنچه می‌توانست بیانگر غضب عقلی حضرت کلیم - الهی باشد همان القای الواح در حضور مردم بوده است (جوادی آملی، (الف)، ج ۵: ۵۴۷-۵۴۸) که مؤید این نظر نیز روایتی است از امام باقر ^(علیه‌السلام) که در آن می‌فرماید: شایسته بود که القای الواح در همان کوه طور و هنگام اخبار خداوند از فتنه

تحلیل تشابهات سیره حضرت موسی در ماجرای ... / مرتضی سلطانی ۳۰۳

و گمراهی امت صورت می‌گرفت، اما موسی ^(علیه‌السلام) از انجام این کار قصد دیگری داشت (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۱: ۵۱).

در اینجا برای وضوح بیشتر مسئله، مرور اتفاقی که برای هارون ^(علیه‌السلام) رخ داده خالی از لطف نیست، زیرا توجه به حواشی مسئله می‌تواند در کشف مقصود بسیار مؤثر افتد. در این سیره و ماجرای محل بحث، معصومی معصوم دیگری را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد و هر چند ظاهر ماجرا نشانگر آن است که از بین موسی ^(علیه‌السلام) یا هارون ^(علیه‌السلام) یکی خطاکار است، اما طبق محکمت قرآنی که پیش از این از نظر خواننده گذشت و هر دوی ایشان را معصوم معرفی می‌نماید، چنین برداشتی ناصواب است. هر چند میان آراء مفسران در این زمینه اختلاف بود، اما آنچه قدر متیقن پذیرش مفسران است، آن است که موسی ^(علیه‌السلام) و عتاب شدید و تندی نسبت به هارون ^(علیه‌السلام) روا داشته شده است. سیاق آیات و اتصال آن نشانگر آن است که موسی ^(علیه‌السلام) با همان غضبی که پیش از آن تورات شریف را به زمین کوبیده، هارون را بدان مواخذه کرده است. ایشان با قدرت بدنی بسیار بالا و با غضبی بسیار شدید، ریش و موی حضرت هارون ^(علیه‌السلام) را گرفته و به طرف خود می‌کشند. برخوردی سراسر سرزنش و شماتت با برادری معصوم که در جایگاه الهی خود، عدل کتاب الهی تورات است. ضربتی بسیار تحقیرآمیز را در ملاء عام تداعی می‌کرده و صورت اجتماعی شدیدی برجای می‌نهاده است. بنابراین دیدگاهی که معتقد است حضرت در حال نجوا و پرس-وجو از اوضاع امت بوده‌اند، ادعایی بدون حجت و نوعی تنزّل مطلب است.

یکی دیگر از محکمت آن است که این برخورد تند ایشان با تورات به عنوان کتابی آسمانی - که حتی جلد و اوراق آن نیز از آسمان نازل گشته و حتی زمین گذاشتن خلاف ادب است - نشانگر آن است که تخیل مقصر بودن یکی از ایشان

مطرح نیست. آنچه ما را در فهم بیشتر این ماجرا یاری می‌رساند، اطلاع قبلی موسی (علیه‌السلام) از انحراف امت و نیز عامل انحراف و گمراهی یعنی سامری است: «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» (طه: ۸۵). در این اخذ شدید، عامل فتنه‌گر و گمراه‌کننده (سامری) در وهله اول مورد مؤاخذه موسی (علیه‌السلام) قرار نمی‌گیرد. به عبارتی با وجود معلوم بودن جرم، مجرم و سرکرده مجرمان نه تنها در وهله اول برخوردی ساده با او (سامری) و مؤاخذه‌ای ملایم هم نسبت به او صورت نمی‌گیرد.

۴. جمع‌بندی و نظر مختار

در ظاهر، رفتاری این گونه که ابتدا فردی - جدای از معصوم بودن او - مورد ضرب و شتم قرار گرفته و در مرحله بعد از علت انحراف و مقصر سؤال گردد، مؤاخذه‌ای از روی ناآگاهی و بی‌خبری است که حتی نسبت دادن آن به مؤمنی - جدای از پیامبر عظیم‌الشان الهی - خلاف ادب است. به نظر می‌رسد موسی (علیه‌السلام) در وهله اول ترجیح را در آن دیدند که با حالت غضبناک با سامری روبه‌رو نشوند، زیرا اقبال افکار عمومی و رغبت توده‌های مردم همچنان به اوست که همین رغبت عمومی امکان شورش اجتماعی به همراهی می‌داشت. بنابراین موسی (علیه‌السلام) برای تعیین تکلیف سامری مقدمه‌چینی می‌کند؛ چرا که عبارت «كَادُوا يَقْتُلُونَنِي» حاکی از آن است که پس از فتنه در بنی‌اسرائیل، اکثریت آن جامعه اتباع سامری و گوساله‌پرستان گردیده‌اند. طبق روایات ۶۰۰ هزار نفر مرتد شده و تنها ۱۲ هزار نفر همراه با هارون (علیه‌السلام) بر اعتقاد خود باقی ماندند (مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۲۷۰).

آنچه روزنه‌امیدی را برای بازگشت بنی‌اسرائیل باز می‌کند، اعتقاد امت به نبوت موسی است: «قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ» (طه: ۹۱) یعنی به

رغم ارتداد از توحید و ولایت، ارتداد از نبوت همچنان رخ نداده و این می‌تواند در دستگیری از بنی اسرائیل کارگشا باشد؛ توضیح آنکه ارتداد فطری در جامعه‌ای که سابقه دینداری در آن بوده، مسلّترم حکم سنگین اعدام برای مرتدان است، زیرا گذار افراد از مرحله شرک به توحید نبوده تا صرف ایمان آن را جبران نماید. وقتی حق مستقر نگردیده و جامعه با شبهات همراه نباشد مسلماً چنین حکمی در میان نیست، اما بنی اسرائیل با این همه آیات و معجزات عجیب (سَلُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةِ بَيْنَةٍ / البقرة، ۲۱۱) جای عذری برای ارتداد از توحید و گرایش به گوساله‌پرستی باقی نگذاشتند و اگر زیر بار اعدام نمی‌رفتند، عذاب استیصال گریبان‌گیر بنی اسرائیل می‌شد. در این میان حضرت موسی (علیه‌السلام) به عنوان نبی الهی موظف به نجات امت خویش از عذاب استیصال دنیوی و اخروی است، اما ابتدا می‌بایست رفتاری نماید که امت گمان نکنند گناهی کوچک و پیش پا افتاده‌ای مرتکب شده‌اند (سبحانی، بی‌تا: ۱۶۴) و سپس حکم الهی را در مورد امت اجرا نماید و اگر جامعه پذیرای آن حکم غلاظ و شداد نباشد، عذاب الهی در دنیا و آخرت در انتظار آنان خواهد بود. سؤال اینجاست که اولین حرکت نبوی در بیداری امت و خاضع ساختن آنان برای توبه و نجات از عذاب چه باید باشد؟ بنی اسرائیل می‌بایست هم اشتباه خویش را پذیرفته و توبه نمایند و هم تبعات پذیرش توبه و حکم اعدام را به جان بخرند.

موسی (علیه‌السلام) برای خضوع امت نسبت به اعدام، مجهز به عصای معجزه‌گر هستند. اما اگر پذیرش قلبی برای آنان رخ ندهد توبه‌ای حاصل نخواهد شد. مدیریت اعجازی ایشان می‌توانست بنی اسرائیل را به راحتی برای اجرای حکم الهی به خط کند، اما هدف دین نجات مردم از عذاب اخروی است و آن هنگامی رخ می‌دهد که مردم با مدیریت عقلانی منقلب گردیده و حکم الهی را با جان و دل پذیرا باشند. در غیر این

صورت چند دهه تلاش ایشان در هدایت بنی اسرائیل از دست رفته و هدایت‌گری ایشان بلاموضوع می‌گردد.

در پی گناه سنگین ارتداد تنها راه خضوع امت نسبت به اجرای چنین حکم سنگینی، تحریک عاطفه دینی آنان است. کوبیدن تورات به زمین با هیبت عظیم موسوی ^(علیه‌السلام) و نیز با عنایت به جایگاه قداست ملکوتی خاص آن - که وجود این کتاب در میان بنی اسرائیل نشان استقرار و استمرار رحمت خدا بود - و کتک زدن هارون ^(علیه‌السلام) آثار تکوینی سنگینی را به همراه داشت؛ به طوری که رعب ملکوتی میان مردم ایجاد نموده و سبب تقلب احوال می‌گردد. لازمه این امر آن است که ضارب و مضروب هر دو معصوم و نماد قداست میان بنی اسرائیل باشند. ترسیم چنین فضایی که مقام عصمت برای نجات مردم از جهنم در پیش می‌گیرد، برای آن است که نبض روانی مردم از طریق تحول ضمیر ناخودآگاه در دست گرفته شود. نتیجه حرکتی چنین فوق تصور و برخورد شدید موسی ^(علیه‌السلام) با ۲ وجود مقدس دیگر (هارون ^(علیه‌السلام) و کتاب آسمانی تورات) باعث احیای جامعه مرده و مرتد موسی ^(علیه‌السلام) شد.

در این میان لازم است، موقعیت هارون ^(علیه‌السلام) و جایگاه او در بنی اسرائیل بازشناخته شود. زیرا امت موسی ^(علیه‌السلام) علاوه بر عظمت کتاب آسمانی که جایگاهی شبیه قرآن را در میان مسلمانان دارد، به جایگاه هارون ^(علیه‌السلام) نیز واقف‌اند، زیرا از چند ده سال پیش از این جریان، جایگاه ولایت هارون در داستان رسالت ایشان مطرح بوده و ساحران مغلوب نیز پیش از این به این مسئله اذعان داشته‌اند: «فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سُجُودًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى» (طه: ۷۰). در جایی دیگر در قرآن کریم نیز وقتی خداوند می‌خواهد جایگاه قداست هارون ^(علیه‌السلام) را در میان امت بنی اسرائیل به رخ بکشد، از لقب جاافتاده‌ای میان آنان و ارتباط آن با هارون ^(علیه‌السلام)

تحلیل متشابهات سیره حضرت موسی در ماجرای ... / مرتضی سلطانی ۳۰۷

سخن می‌گوید. تعبیر «یا أُخْتُ هَارُونَ» در توییح بنی اسرائیل نسبت به مریم (سلام الله علیها) در آیه «یا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأً سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا» (مریم: ۲۸) با وجود فاصله زمانی ۱۷۰۰ سال (مقدسی، ۱۴۳۱ق، ج ۲: ۱۵۱) نشان از آن دارد که هارون (علیه السلام) نماد قداست و روحانیت میان امت بنی اسرائیل در طول دوران بوده است. اکنون و در این میان وقتی مجسمه قداست مورد عتابی سخت با ضربتی شدید قرار گیرد، مسلماً دل‌های مردم از نظر عاطفی به لرزه درآمده و گردش این موضوع در افواه، مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این روش تربیتی که طبق قاعده «ایپاک اعنی واسمعی یا جاره» برخوردی غیرمستقیم برای تحول مخاطب را افاده نموده و باعث می‌شود جامعه‌ای را که عمیقاً در مادی‌گری فرو رفته و به شدت حریص به زندگی دنیوی است: «وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ» (البقرة: ۹۶)، برای اجرای حکم اعدام دسته جمعی: «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» (البقرة: ۵۴) آماده و بلکه خاضع نماید^۱.

نتیجه‌گیری

در سیره قرآنی انبیاء (علیهم السلام) و هنگام مواجهه با متشابهاتی که مستلزم نقض عصمت ایشان بوده و موجب ابهام در تحلیل شخصیت و عملکرد ایشان می‌گردد، راهبرد ارجاع متشابهات سیره انبیاء به محکمت آن در رفع ابهام و ازالة شبهات، راهبردی بسیار کارآمد و مؤثر است. در ماجرای انحراف قوم بنی اسرائیل و ارتداد آنان از توحید به پرستش گوساله، مسئله برخورد شدید و عتاب‌آلود موسی (علیه السلام) با هارون

۱. در این میان سامری جزو اعدام شدگان بنی اسرائیل نیست. زیرا وجودش آثاری دارد که در اعدامش متصور نیست. عامل ضلالت امت و کسی چنین انحرافی عظیم را در میان جامعه به پا می‌کند و مرجع الهی توده عظیمی از مردم است، می‌بایست دچار عذاب خفت و خواری در دنیا گردد تا اندک رغبت افراد متمایل به او ریشه کن شود و به همین دلیل به مجازات «لامساس» و تبعید از جامعه مبتلا شد.

(علیه السلام) بدون توجه به محکمت سیره و شخصیت آن دو بزرگوار قدری غامض آمده و چنانکه برخی مفسران پنداشته‌اند، مستلزم پذیرش عصیان حداقل یکی از ایشان، پذیرش تندخویی و خشونت ذاتی موسی (علیه السلام)، کوتاهی و تقصیر هارون (علیه السلام) در هدایت امت، سوء تدبیر و سیاست مرجوح هارون (علیه السلام) در جلوگیری از ارتداد بنی اسرائیل و ثبات اعتقادات ایشان گردیده است. در این مقاله و با عنایت به چنین راهبرد کارساز و اثربخشی، به تحلیل ماجرای ضرب هارون (علیه السلام) توسط موسی (علیه السلام) پرداختیم که نتایج آن به شرح زیر است:

۱. بر اساس مسلمات پذیرفته شده قرآنی - کلامی، هر دوی ایشان از انبیاء الهی و برخوردار از عصمت و متنعم از حسن تدبیر و سیاست بوده‌اند.
۲. مسئله عصیان و نافرمانی نسبت به هارون (علیه السلام) بر اساس محکمت عام و خاص سیره انبیاء (علیهم السلام) قابل پذیرش نیست و طلب مغفرت در مورد انبیاء (علیهم السلام) لزوماً در صورت ارتکاب گناه نیست.
۳. هارون (علیه السلام) به ناچار و برای جلوگیری از وقوع فتنه‌ای جبران‌ناپذیر در امت بنی اسرائیل از دخالت در امر آنان و سخت‌گیری و مقاتله با ایشان امتناع ورزید تا در صورت به شهادت رسیدن احتمالی ایشان تمامی روزنه‌های هدایت بسته نشود.
۴. انحراف از توحید و ارتداد از آن، از بزرگترین گناهان امت بنی اسرائیل بوده که جبران آن با توبه و قتل جمعی به عنوان مجازات امکان‌پذیر بوده است.
۵. موسی (علیه السلام) برای بزرگ نشان دادن گناه قوم خود و برای جلوگیری از ارتکاب مجدد چنین گناهی، الواح مقدس تورات را پس از بازگشت از طور بر زمین کوئید و هارون (علیه السلام) را که در میان امت به عنوان نماد قداست در بنی اسرائیل شناخته شده بود، به اشد وجه مؤاخذه نمود تا فضای روانی جامعه برای پذیرش حکم غلیظ و شدید اعدام دسته جمعی مهیا شود.

۶. برخلاف آنچه که برخی مفسران پنداشته‌اند، مواخذة هارون (علیه‌السلام) نه نجوای میان ایشان بوده و نه صرفاً تأسفی که مبتنی بر عادت زمانه باشد، بلکه عبارت «أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ» مستلزم ضرب شدید و اهانت به هارون (علیه‌السلام) بوده است؛ اما اهانتی هدفمند که مصلحتی جهت هدایت امت بنی‌اسرائیل را در پی داشته است.

۷. اقدام موسی (علیه‌السلام) کارگشا بود و در مقصود ایشان مؤثر افتاد و با پذیرش چنین حکمی راه توبه مجدد بنی‌اسرائیل باز شد و عذاب دنیوی و مجازات اخروی از این قوم برداشته شد.

کتابنامه

قرآن کریم

- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۵). علل الشرایع، قم: کتاب فروشی داوری.
- ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۱۹ق). تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق). تهذیب اللغة، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- جزائری، نعمت‌الله بن عبدالله (۱۳۸۱). قصص الانبیاء (ترجمه)، تهران: انتشارات فرحان.
- جصاص، احمد بن علی (۱۴۰۵ق). احکام القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹/الف). تسنیم (تفسیر قرآن کریم)، قم: مرکز نشر اسراء.
- _____ (۱۳۸۹/ب). سیره پیامبران (علیهم السلام) در قرآن، قم: مرکز نشر اسراء.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ق). الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربیة)، بیروت: دار العلم للملایین.
- راغب‌اصفهان‌ی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). الغریب فی مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دار القلم.
- رَسّی، قاسم بن ابراهیم (۱۴۲۱ق). مجموع کتب و رسائل القاسم بن ابراهیم الرّسّی، صنعاً: مؤسسه الأمام زید بن علی.
- رشیدرضا، محمدرشید بن علی‌رضا (۱۹۹۰م). تفسیر المنار، قاهره: هیئة المصریة العامة للکتاب.

- زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۱۷ق). الفائق فی غریب الحدیث، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- سبحانی، جعفر (بی تا). عصمة الأنبياء، قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام).
- سیدمرتضی، علی بن حسین (۱۲۵۰ق). تنزیه الأنبياء، قم: انتشارات الشریف الرضی.
- صبحی صالح، (۱۳۷۲). مباحث فی علوم القرآن، قم: منشورات الرضی.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرانی، سلیمان بن احمد (۲۰۰۸م). التفسیر الکبیر (تفسیر القرآن العظیم)، اربد: دار الکتب الثقافی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). مجمع البیان لعلوم القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ق). جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفة.
- عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق). تفسیر العیاشی، تهران: المطبعة العلمیة.
- عبدالباقی، محمد فؤاد (۱۳۸۹). المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، قم: انتشارات زکّان.
- فیض کاشانی، محمدحسین بن شاه مرتضی (۱۴۰۶ق). الوافی، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین (علیه السلام).
- _____ (۱۴۱۵ق). تفسیر الصافی، تهران: مکتبة الصدر.
- قاسمی، محمد جمال الدین (۱۴۱۸ق). محاسن التاویل، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- قرائتی، محسن (۱۳۸۳). تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درسهای از قرآن.
- ماتریدی، محمد بن محمد (۱۴۲۶ق). تأویلات أهل السنة (تفسیر الماتریدی)، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- مصطفوی، حسن (۱۴۳۰ق). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت: دار الکتب العلمیة، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۳). وحی و نبوت، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- معرفت، محمدهادی (۱۴۱۵ق). التمهید فی علوم القرآن، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
- _____ (۱۳۸۱). علوم قرآنی، قم: مؤسسة فرهنگی التمهید.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۴۳۱ق). البدء و التاریخ، قاهره: مکتبة الثقافة الدینیة.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

تحليل متشابهات سيرة حضرت موسى در ماجرای ... / مرتضی سلطانی ۳۱۱

نسفی، عبد الله بن احمد (۱۴۱۶ق). مدارک التنزیل و حقایق التأویل، بیروت: دارالفنایس.
نقی پورفر، ولی الله (۱۳۷۴). پژوهشی پیرامون تدبیر در قرآن کریم، تهران: اسوه.
نوری، حسین بن محمدتقی (۱۴۰۸ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه
آل‌البيت (علیهم‌السلام).

نشریات و مجلات

نقی پورفر، ولی الله و محمدمیر کسمایی (۱۳۹۸). «بررسی نسبت دادن "سرقهت جام ملک" توسط حضرت یوسف (علیه السلام) به برادرانش»، نشریه شبهه پژوهی مطالعات قرآنی.
نقی پورفر، ولی الله و رضا حاج خلیلی (۱۳۹۰). «کارکرد سیاق در رفع ابهام از ظاهر آیات»، نشریه کتاب قیم.

Bibliography

- Holy Quran.
Ibn Babouyeh, Mohammad ibn Ali, Elal al Sharia, Qom, Davari Bookstore, 1385Sh.
Ibn-Katheer, Ismail ibn Omar, Tafsir al-Qur'an al-Azeem, Beirut, Dar al-Kitab al-Alamiya, 1419SH.
Azhari, Mohammad ibn Ahmad, Tahzeeb al-Legha, Beirut, Dar Ihya al-Tarath al-Arabi, 1421AH.
Jazayeri, Nematullah ibn Abdullah, Ghasas al anbia (translation), Tehran, Farhan Publications, 1381SH.
Jasas, Ahmed ibn Ali, Ahkam al-Qur'an, Beirut, Dar Ahya al-Trath al-Arabi, 1405AH.
Javadi Amoli, Abdullah, Tasnim (Tafsire Quran), Qom, Isra Publishing Center, 1389SH.
Javadi Amoli, Abdullah, Sirehe payambaran (AS) dar Qur'an, Qom, Isra Publishing Center, 1389SH.
Johari, Ismail ibn Hammad, Al-Sehah (Taj al-Lagha and Sahah Al-Arabiya), Beirut, Dar Al-Alam Lal-Mulayin, 1379SH.
Ragheb Esfahani, Hossein ibn Muhammad, Al-Ghareeb Fi Mufardat al-Faz al-Qur'an, Beirut, Dar al-Qalam, 1412AH.
Rasi, Qasim ibn Ibrahim, Majmoe kotob wa rasael al-Qasim ibn Ibrahim al-Rassi, Sana'a, Institute of Imam Zayd bin Ali, 1421AH.

- Rashidreza, Mohammad Rashid ibn Alireza, Tafsir al-Manar, Cairo, Al-Masriyyah al-Al-Katab, 1990AD.
- Zamakhshari, Mahmoud ibn Omar, al-Faiq fi Gharib al-Hadith, Beirut, Dar al-Katb al-Alamiya, 1417AH.
- Sobhani, Jafar, Esma Al-Anbia, Qom, Imam Sadiq Institute (peace be upon him), WD.
- Syed Morteza, Ali ibn Hossein, Tanziyeh al-Anbia, Qom, Al-Sharif Al-Razi Publications, 1250AH.
- Sobhi-Saleh, Mabahees fi oloom al Qur'an, Qom, Al-Razi Publications, 1372SH.
- Tabatabaei, Mohammad Hossein, Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an, Qom, Islamic Publishing House, 1417AH.
- Tabarani, Suleiman ibn Ahmad, Al-Tafsir al-Kabeer (Tafsir al-Qur'an al-Azeem), Irbid, Dar al-Kitab al-Thaqafi, 2008AD.
- Tabarsi, Fazl ibn Hassan, Mojma al-Bayan fi oloom al-Qur'an, Tehran, Nasser Khosrow Publications, 1372SH.
- Tabari, Mohammad ibn Jarir, Jame al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an, Beirut, Dar al-Marafah, 1412AH.
- Ayashi, MOhammad ibn Masoud, Tafsir Al-Ayashi, Tehran, Al-Mattaba Al-Alamiya, 1380Ah.
- Abdul Baqi, Mohammad Fouad, Al-Mojam Al-Mufhars L Al-Faz Al-Qur'an Al-Karim, Qom: Zhekan Publications, 1389SH.
- Faiz Kashani, Mohammad Mohsen ibn Shah Mortaza, Al-Wafi, Isfahan, Library of Imam Amirul Momineen (peace be upon him), 1416AH.
- Faiz Kashani, Mohammad Mohsen ibn Shah Mortaza, Tafsir Al-Safi, Tehran, Al-Sadr School, 1415AH.
- Ghasemi, Mohammad Jamal al-Din, Mahasen al-Tawil, Beirut, Dar al-Katb al-Alamiya, 1418AH.
- Qaraati, Mohsen, Tafsir Noor, Tehran, Cultural Center of Lessons from the Qur'an, 1383SH.
- Matridi, MOhammad ibn MOhammad, Tawilaat Ahl al-Sunnah (Tafsir al-Matridi), Beirut, Dar al-Katb al-Alamiya, 1430AH.
- Mustafawi, Hassan, Altahghighfi kalamate al Qur'an alkarim, Beirut, Dar al-Kitab al-Alamiya, Allameh Mustafawi's works publishing center, 1363SH.
- Motahari, Morteza, Revelation and Prophethood, Qom, Islamic Publications Office, 1984.
- Marfat, MOhammad Hadi, Al-Tamhid fi Olum al-Qur'an, Qom, Al-Nashar al-Islami Foundation, 1415AH.
- Marafat, Mohammad Hadi, OLOME Qurani, Qom, Talmahid Cultural Institute, 1381SH.

تحليل متشابهات سيره حضرت موسى در ماجرای ... / مرتضى سلطانی ۳۱۳

Makarem Shirazi, Nasser, Tafsir Nomoneh, Tehran, Dar al-Katb al-Islamiyya, 1374SH.

Nasafi, Abd Allah ibn Ahmad, Madarek Al-Tanzil WA Haqat al-Taawil, Beirut, Dar al-Nafais, 1416AH.

Naqipour Far, Wali Allah, Pazhoheshi piramone tadabbor dar Qurane karim, Tehran: Oswah, 1374SH.

Nouri, Hossein ibn MOhammad Taqi, Mustadrak al-Wasail WA Mustanbat al-Masal, Qom, Al-Al-Bayt Foundation (peace be upon him), 1408AH.

Publications and magazines

Naqi Porfar, Waliullah and Kasmaei, Mohammad Amir, BArrasi nesbat dadane serghate jame malek tawassote yasef (AS) be baradaranash 1398SH.

Naqi Porfar, Waliullah and Haj Khalili, Reza, Karkarde siagh dar rafe ebham az zahere ayat, Kitab Qayim, 1390SH.

